

بررسی مبانی فکری محدث دهلوی در ترجمه‌ی قرآن

چکیده: محدث دهلوی یکی از علمای قرن دوازدهم بود که اقدام به ترجمه‌ی قرآن با نام «فتح الرحمن بترجمة القرآن» کرده است؛ او روش خود در ترجمه را تحت اللفظی و آمیخته با تفسیر و شرح عبارات می‌داند. او در ترجمه‌ی خود تحت تأثیر آرای اشاعره است؛ برای نمونه او قائل به تجسیم خداوند بوده و او را موجودی جسمانی می‌داند؛ نیز عصمت انبیا علیهم‌السلام را منتفی دانسته و آیات را به گونه‌ای خلاف عصمت ایشان ترجمه می‌کند، هم‌چنین قائل به جبر است و اختیار چندانی برای انسان قائل نیست. او هم‌چنین با عدم اشاره به شئون آیات نازل شده راجع به اهل بیت علیهم‌السلام، به نوعی فضائل ایشان علیهم‌السلام را منکر شده است.

کلیدواژه‌ها: محدث دهلوی، مبانی فکری، ترجمه‌ی قرآن، قرن دوازدهم.

دکتر عظیم عظیم‌پور

مقدم

استادیار دانشکده‌ی علوم و

فنون قرآن تهران

azimpour60@yahoo.com

علی‌رضا جوادى

(نویسنده‌ی مسئول)

دانشجوی کارشناسی ارشد

دانشکده‌ی علوم و فنون قرآن

تهران

javadiali717@gmail.com

تاریخچه‌ی مقاله

دریافت: ۱۳۹۹/۱/۲۰

پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۲۵

۱. مقدمه

«ابوالفیاض قطب الدین احمد بن عبد الرّحیم» معروف به «شاه ولی الله دهلوی» در روز چهارشنبه، چهارم شوال سال ۱۱۱۴ قمری در دهکده‌ی پهلَت شهرستان مضافرنگر در نزدیکی دهلوی در خانواده‌ای که به حکمت و دیانت مشهور بود، چشم به جهان گشود (آمیغی، ۱۳۸۹ ش، ص ۱۲۴). پدرش «شیخ عبدالرحیم بن و جیه الدین شهید عُمَری» (م ۱۱۳۱ ق) یکی از علمای بزرگ اورنگ زیب و مؤسس و مدیر مدرسه‌ی علمیّه‌ی رحیمیّه در دهلوی بود (خزّمشاهی، ۱۳۸۰ ش، ص ۶۱).

از وی آثار علمی زیادی برجای مانده است برای نمونه می‌توان به این موارد اشاره کرد: «الطاف القدس فی معرفة لطائف التّفّس»، «الانتباه فی سلاسل اولیاء الله»، «اتحاف التّبیة فی ما یحتاج الیه المحدث و الفقیه»، «فتح الرحمن فی ترجمة القرآن» (این نام در نسخه‌ی چاپ‌شده‌ی آن به صورت «فتح الرّحمن بترجمة القرآن» نگاشته شده است)؛ «الفوز الکبیر فی اصول التّفّسیر» (رساله‌ای کم‌حجم درباره‌ی اصول تفسیر)؛ «المقدّمة فی قوانین التّرجمة» (رساله‌ای درباره‌ی ترجمه و اصول آنکه چاپ نشده است)؛ «نامه‌های فارسی» (که در کتاب‌خانه‌های هند نگه داشته می‌شود و برخی از آنها به زبان اردو به چاپ رسیده است)؛ «حجّة الله البالغة»؛ «فتاوی عزیزی» (به اهتمام حاجی محمد زکی)؛ «بستان المحدثین»؛

«تحفة اثنا عشریّه»؛ «الأربعین»؛ «الارشاد الی مهمّات الإسناد» (رساله‌ای در مورد شیوخ دهلوی)؛ «تراجم أبواب البخاری»؛ «فضل المبین فی المسلسل من حدیث النبّی الأمین»؛ «ترجمه‌ی موّظاً به نام «مسوّی» به زبان عربی، و ترجمه و شرح موّظاً مصفّی» به زبان فارسی» و «التّوادر من أحادیث سیّد الاوائل و الاواخر» (رساله‌ای در علم حدیث).

محدث دهلوی در ۶۲ سالگی مطابق با ۲۹ محرّم سال ۱۱۷۶ قمری از دنیا رفت و در گورستانی واقع در دهلی که محلّ مقابر مشایخ و مشاهیر و علما است به خاک سپرده شد (عالم قاسمی، ۱۳۸۱ ش، ص ۶۳).

ترجمه‌ی قرآن از دیرباز اذهان را متوجّه خود ساخت و تا به حال کتاب‌های زیادی پیرامون روش‌های آن یا حتّی جواز آن به رشته‌ی تحریر درآمده است. تا کنون افراد زیادی به ترجمه‌ی قرآن اقدام کرده‌اند؛ یک از این افراد محدث دهلوی الله دهلوی است؛ او به عنوان یکی از علمای معروف اهل تسنّن به ترجمه‌ی تمام آیات قرآن نائل شده و عده‌ای از علما ترجمه‌ی او را بر دیگر تراجم ترجیح داده‌اند. وی در ترجمه‌ی قرآن بر این بوده که ترجمه‌ای معادل و دقیق از واژگان قرآنی ارائه دهد و در فنّ ترجمه تا حدودی موفق بوده است. اما با این حال او در ترجمه‌ی خود مبانی و آراء و اندیشه‌هایی اتخاذ کرده است که برای مترجم قرآن نوعی نقص به شمار می‌رود؛ سعی ما در این نوشتار بر آن است که به برخی از آراء و اندیشه‌های دهلوی در ترجمه‌اش اشاره کنیم.

اهمّیت این مسأله به اهمّیت مقوله‌ی ترجمه‌ی قرآن باز می‌گردد؛ ترجمه‌ی قرآن کریم، بعد از آشنایی با متن قرآن در حکم دومیّن راه ارتباط غیر اعاریب

با این کتاب عزیز است؛ از این رو دارای اهمیتی بس والا است؛ از سوی دیگر ترجمه‌ی دهلوی از قرآن کریم، یکی از تراجم علمی و معتبر است که تا کنون ارائه شده؛ اما با این حال در آثاری که به نقد و بررسی این ترجمه می‌پردازند، موردی که به آراء و عقائد دهلوی در ترجمه یافت نشد.

در مورد ترجمه‌ی دهلوی تا به حال تحقیقاتی از سوی محققان صورت گرفته است؛ برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

(۱) بررسی معناشناسی اهمّ واژگان غریب اعتقادی و اخلاقی در ترجمه‌ی قرآن شاه ولی‌الله دهلوی در تطبیق با کشف و مجمع‌البیان، پایان‌نامه‌ی فارسی کارشناسی ارشد، پدید آور: مهدی اقچه‌لی، استاد راهنما: سیّد عبد الله اصفهانی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم؛ دانشکده‌ی علوم قرآنی تهران، سال ۱۳۹۵ ش.

(۲) نقد و بررسی ترجمه‌ی شاه ولی‌الله دهلوی، مقاله‌ی پژوهشی دوفصل‌نامه‌ی پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، نویسنده: ابراهیم فلاّح، استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری؛ دوره‌ی ۴، شماره‌ی ۱۰، تابستان ۱۳۹۳ ش.

(۳) نقد ادبی ترجمه‌ی محدّث دهلوی از قرآن کریم، فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی «پژوهش‌های ادبی - قرآنی»، نویسنده: علی احمد ناصح، دانشیار دانشگاه قم، سال دوم، تابستان ۱۳۹۳ ش.

(۴) مقاله‌ی «شکوه و زیبایی در ترجمه‌ی قرآن دهلوی»، نشریه‌ی بینات، نویسنده: مسعود انصاری. شماره‌ی ۴؛ زمستان ۱۳۷۵ ش.

- ۵) مقاله‌ی «نقد و بررسی ترجمه‌ی شاه ولی‌الله دهلوی» نشریه‌ی ترجمان وحی؛ نویسنده: محمد رضا انصاری، بهار و تابستان ۱۳۷۷ ش؛ شماره‌ی ۱.
- ۶) مقاله‌ی «معرفی ترجمه‌ای از قرآن (به قلم یک هندی پارسی گوی)»، نویسنده: غلامعلی حدّاد عادل، مجله‌ی کیهان اندیشه، بهمن و اسفند ۱۳۷۰ ش؛ شماره‌ی ۴۰.

این نوشتار شامل دو بخش است؛ بخش اوّل مربوط است به تعریف‌های لغوی و اصطلاحی ترجمه و روش دهلوی در ترجمه‌ی قرآن؛ در بخش دوّم نیز مبانی فکری دهلوی در مباحث اعتقادی را بررسی خواهیم کرد.

۲. ترجمه در لغت و اصطلاح و روش دهلوی در ترجمه

۲-۱. ترجمه در لغت

در مورد اینکه اصل این واژه از کدام زبان اخذ شده و بدین صورت درآمده است، بین علما اختلاف نظرانی به چشم می‌خورد؛ علما برای این واژه تا حدود ۹ اصل و مأخذ ذکر کرده‌اند که عبارتند از: عربی، فارسی، کلدانی، پهلوی، آشوری، آرامی، سریانی، ایتالیایی و فرانسوی (رک: کزازی، ۱۳۷۴ ش، صص ۹-۱۲). مؤلف بر آن است که اصل این واژه عربی باشد، زیرا آراء اکثر قریب به اتفاق علما حاکی از آن است که واژه‌ی مزبور یا از زبان عربی اخذ شده و یا از دیگر زبان‌ها اخذ و به زبان عربی برده شده و پس از معرّب شدن به گونه‌ای تغییر یافته که گویی در ابتداء از همین زبان اخذ شده است. افزون بر آن احتمال اینکه واژه‌ای از زبانی غیر از زبان عربی دخیل در این زبان شده و تغییرات صرفی کلمات به آن ملحق شود اندک است، در مواردی نظیر «تَلَفَنَ» و امثال‌ها که خود نوعی نحت و از

اقسام اشتقاقات لفظیّه است نیز تغییرات مزبور به جز اندکی به چشم نمی خورد و حال آنکه از کلمه‌ی «تَرْجَمَ» اسامی فاعل و مفعول و افعال عدیده‌ای ساخته شده و این خود بیان‌گر عربی بودن این واژه است. به عبارت دیگر چه بسا واژه و یا واژگانی از زبانی به زبان دیگر رفته و تمامی تطوّرات آن زبان را بپذیرند که در این صورت خود جزئی از زبان دوّم خواهند بود، مانند واژه‌ی «جُنَاح» که با اینکه در اصل از «گناه» فارسی اخذ و به عربی منتقل شده است اما برخی بر آن باورند که کأَنّه این واژه عربی الاصل است و یا مانند واژه‌ی «اساور» که برخی آن را فارسی و برخی آن را به این ترتیب عربی الاصل می دانند.

اصل این واژه یا از ریشه‌ی ثلاثی «ر ج م» گرفته شده و یا رباعی الاصل و از ریشه‌ی «ت ر ج م» اخذ شده است. ابن درید معتقد است که اصل این واژه از «ر ج م» گرفته شده است؛ او می نگارد «و الرَّجْمُ: مصدر رجمته بیدی أَرْجُم رَجْمًا بحجر أو غيره ... وَ رَجَمَ الرَّجُلُ بِالْغِيبِ، إِذَا تَكَلَّمَ بِمَا لَا يَعْلَمُ» (همو، بی تا، ج ۱، ص ۴۶۶)؛ ابن فارس نیز با او هم عقیده است (همو، بی تا، ج ۲، ص ۴۹۴).

ابن سیده رباعی الاصل بودن این واژه را مناسب می داند و می نویسد: «و التَّزْجُمَان، وَ التَّزْجُمَان: المَفْصِلُ للسان. وَ قد تَزَجَّمه، وَ ترجم عنه» (همو، بی تا، ج ۷، ص ۵۹۳)؛ فیومی نیز با او هم عقیده است (همو، بی تا، ج ۲، ص ۷۴) لازم به ذکر است که عدّه‌ای از علمای لغت مانند: ابن منظور در بیان اصل این واژه، یک بار آن را ذیل ماده‌ی «ر ج م» (همو، بی تا، ج ۱۲، ص ۲۲۶) و یک بار ذیل ماده‌ی «ت ر ج م» (همو، ۱۲ ج، ص ۶۶) می آورد.

۲-۲. ترجمه در اصطلاح

ترجمه در اصطلاح را به گونه‌های مختلفی تعریف کرده‌اند؛ برای نمونه محمد حیدری بر این عقیده است که ترجمه یعنی تحویل و انتقال دادن از زبانی به زبان دیگر؛ چنان‌چه می‌نویسد: «ترجم ... حوْلَه اِلٰی غیر لغته» (همو، ۱۳۸۱ ش، ص ۷۹) او اشاره می‌کند که واژه‌ی «ترجم» با دو حرف اضافه کاربرد دارد، یک بار با حرف «إلی» و بار دیگر با حرف «ل»؛ سپس می‌گوید: هنگامی که با «إلی» به کار می‌رود به معنی متداول ترجمه است و هنگامی که با حرف «ل» به کار می‌رود به معنی سیره نویسی افراد و اعلام است (همو، ص ۷۹).

نیز یحیی معروف در تعریف اصطلاحی ترجمه چنین می‌نویسد: «یافتن نزدیک‌ترین و دقیق‌ترین معادل برای واژگان زبان مبدأ، به طوری که روش و سیاق گوینده حفظ گردد» (همو، ۱۳۹۴ ش، ص ۷).

مؤلف بر آن است که ترجمه عبارتست از: «معادل یابی دقیق برای الفاظ زبان مبدأ با توجه به بار معنوی هر لفظ در همان زبان و انتقال آن به زبان مقصد»؛ طبق این تعریف، مترجم می‌بایست دقیق‌ترین معادل در لغات زبان مقصد نسبت به زبان مبدأ با توجه به معنایی که الفاظ زبان مبدأ القاء می‌کنند را اخذ کند.

۲-۳. روش دهلوی در ترجمه

روش دهلوی در ترجمه بر دو گونه است؛ ترجمه‌ی او غالباً تحت اللفظی است؛ اما چون این ترجمه هم در حواشی و هم در اصل متن ترجمه، حاوی نکات تفسیری است می‌توان آن را ترجمه‌ی آزاد نیز دانست؛ برای بررسی بیشتر

می‌توان به مقدّمه‌ای که دهلوی در ترجمه آورده رجوع کرد؛ وی درباره‌ی روش خود در ترجمه نکاتی را متذکر شده که خلاصه‌ی آن بدین شرح است:

۱. ادای نظم عربی به عبارات فارسی با رعایت قواعد نحو؛

۲. ترجمه‌ای تحت اللفظی و «موافقت نظم ترجمه با نظم قرآن در ترتیب الفاظ الا در جایی که به سبب اختلاف لغتین رکاکت لفظ یا تعقید دلالت لازم می‌شد» (نک: دهلوی، بی‌تا، ص ب)؛

۳. نگارش اسباب نزول؛

۴. توجیه الفاظ مشکله به قدر ضرورت؛ همان اندازه‌ای که در تفسیر جلالین آمده است؛

۵. نگارش هر آیه به همراه ترجمه‌اش به صورت جدا؛

۶. آوردن توضیحات یکی دو کلمه‌ای با عباراتی هم‌چون «یعنی» و امثال‌ها در اصل ترجمه؛

۷. نگارش توضیحات بیش از یکی دو کلمه در حواشی؛

۸. خودداری از ذکر اسباب نزول و شئون و قصص طولانی در توضیح عبارات؛

۹. نقل روایات از منابع موثقی همچون کتب بخاری و ترمذی و حاکم؛

۱۰. نقل اسرائیلیات از علمای اهل کتاب در مواردی که کشف معنی و مراد آیه بدون آنها حاصل نمی‌شود؛

۱۱. احتراز از اطناب و رکاکت تعابیر و اعجام به قدر امکان؛

۱۲. در بیان قصص مربوطه به قرآن راه میانه و وسط را پیش گرفته است؛ و از هر گونه افراط و تفریطی در نقل آنها خودداری کرده است؛

۱۳. توجیه آیات با استفاده از قواعد عربی و حدیث و فقه بر طبق تفسیر جلالین؛

۱۴. ترجمه به گونه‌ای صورت گرفته که محذوفات الفاظ، در آن به خوبی نمایان و مشخص است؛

۱۵. در مواردی که تقدیم و تأخیری در الفاظ عربی رخ داده، ترجمه به گونه‌ای انجام شده که علل این تقدیم و تأخیر مشخص شده است؛

۱۶. ترجمه به گونه‌ای بین تحت اللفظی و آزاد صورت پذیرفته است.

۳. مبانی فکری دهلوی در مباحث اعتقادی

۳-۱. تجسیم خداوند

بحث تجسیم خداوند از دیر باز مطرح بوده است؛ عده‌ای از اهل تسنن (مجسمه و اشاعره) قائل به جسمانیت خداوند هستند و عده‌ای هم چون شیعه خداوند را منزّه از هر نوع جسمانیتی می‌دانند و عدم رؤیت او را در دنیا و آخرت قائل هستند؛ اما معتزله، رؤیت خداوند را در دنیا منکر و در آخرت ممکن می‌دانند (نک: پوراسماعیل، سرتاسر پایان نامه) هرکدام از این مکاتب برای اثبات ادّعای خود ادّله‌ی فروانی ایراد می‌کنند.

فردی که به ترجمه‌ی قرآن می‌پردازد نباید این آیات را به گونه‌ای ترجمه کند که توهم جسمانیت خداوند در ذهن مخاطبان ایجاد گردد.

از منظر ما این آیات را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: قسم اوّل: آیاتی است که به موضوع دست و پا داشتن خداوند پرداخته است؛ قسم دوّم: آیاتی است که خداوند را همچون سایر مخلوقات دارای چهره و صورت می‌داند؛ و قسم سوّم: بحث نگاه کردن به سوی خداوند را بیان کرده است؛ و قسم چهارم: آیاتی است که بحث تحیّز و زمان و مکان داشتن خداوند را مطرح کرده و او را موجودی مادی معرفی می‌کند.

۱-۱-۳. آیاتی که راجع به دست و پای خداوند است

قرآن کریم بارها به صراحت از دست خداوند با تعبیری هم‌چون «ید الله» سخن به میان آورده است؛ برای نمونه می‌توان به آیات زیر اشاره کرد:

۱. ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل عمران، ۲۶)؛ یعنی: بگو: «با رال‌ها! مالک حکومت‌ها تویی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هر کس را بخواهی، عزّت می‌دهی؛ و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری.

۲. ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ (المائدة، ۶۴) یعنی: و یهود گفتند: «دست خدا (با زنجیر) بسته است.» دست‌هایشان بسته باد! و

بخاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است؛ هر گونه بخواهد، می‌بخشد! ولی این آیات، که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می‌افزاید. و ما در میان آنها تا روز قیامت عداوت و دشمنی افکنسیم. هر زمان آتش جنگی افروختند، خداوند آن را خاموش ساخت؛ و برای فساد در زمین، تلاش می‌کنند؛ و خداوند، مفسدان را دوست ندارد.

۳. ﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (المؤمنون، ۸۸) یعنی: بگو: «اگر می‌دانید، چه کسی حکومت همه‌ی موجودات را در دست دارد، و به بی‌پناهان پناه می‌دهد، و نیاز به پناه‌دادن ندارد؟!»

۴. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (الفتح، ۱۰) یعنی: کسانی که با تو بیعت می‌کنند (در حقیقت) تنها با خدا بیعت می‌نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست؛ پس هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است؛ و آن کس که نسبت به عهده‌ی که با خدا بسته وفا کند، بزودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.

محدث دهلوی در ترجمه‌ی این آیات از تعبیری هم‌چون «دست خدا» و یا «دست‌های خدا» استفاده کرده است؛ برای نمونه در ترجمه‌ی آیه‌ی ۷۵ سوره‌ی مبارکه‌ی ص می‌نویسد: «گفت خدا ای شیطان چه چیز بازداشت ترا از آنکه سجده کنی چیزی را که آفریدمش بدو دست خود، آیا تکبر کردی یا بحقیقت

هستی از بلند قدراں! البتّه لازم به ذکر است که در اضافات تفسیری ذیل آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی المائده می‌نویسد: «یعنی بخل دارد»؛ اما ما بقی موارد را همان طور که گفته شد به «دست خدا» ترجمه کرده و هیچ تفسیر و شرحی برایش نمی‌آورد.

قرآن کریم در آیه‌ی ۴۲ سوره‌ی قلم به ساق پای خداوند اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ یعنی: (به خاطر بیاورید) روزی را که ساق پاها (از وحشت) برهنه می‌گردد و دعوت به سجود می‌شوند، اما نمی‌توانند (سجود کنند)؛ دهلوی در ترجمه‌ی این آیه می‌نگارد: «روزی که جامه برداشته شود از ساق و خوانده شود ایشان را بسوی سجده پس نه توانند»، سپس در اضافات تفسیری اشاره می‌کند که: «این کلمه کنایت است از شدّت حال»؛ نکته‌ی حائز اهمّیت این است در نسخه‌ی عربستان در عوض این اضافه‌ی تفسیری روایتی را می‌آورد که به بیان ساق پای خداوند پرداخته، در این نسخه ذیل آیه‌ی مذکور نوشته شده است: «در صحیحین است و لفظ حدیث از بخاری است که أبوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که شنید او را که می‌فرمودند که روز قیامت ظاهر نماید پروردگار ما ساق خود را پس سجده‌کنان افتند تمام اهل ایمان از مرد زن و سجده نتواند کسی که در دنیا به جهت ریا و سمعه سجده می‌کرد پس کوشش می‌کند که سجده کند ولی به آن قادر نمی‌شود زیرا که پشت او یک طبق مثل تخت راست می‌شود»!

۳-۱-۲. آیاتی که راجع به چهره‌ی خداوند است

آیات زیادی از قرآن کریم در مورد چهره‌ی خداوند سخن به میان آورده‌اند؛ در

این آیات از چهره‌ی خدا با عباراتی هم چون «وجه الله» و یا «وجهه» شده است؛ از جمله می‌توان به آیات زیر اشاره کرد:

۱. ﴿وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾

(البقره، ۱۱۵) یعنی: مشرق و مغرب، از آن خدا است! و به هر سو رو کنید، خدا آن جاست! خداوند بی‌نیاز و دانا است!

۲. ﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآَنَفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ﴾ (الرعد، ۲۲) یعنی: و آنها که بخاطر ذات (پاک) پروردگارشان شکیبایی می‌کنند؛ و نماز را برپا می‌دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، در پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند؛ و با حسنات، سیئات را از میان می‌برند؛ پایان نیک سرای دیگر، از آن آنهاست ...

۳. ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾ (الكهف، ۲۸) یعنی: با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند، و تنها رضای او را می‌طلبند! و هرگز بخاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همان‌ها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است.

۴. ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (القصص، ۸۸) یعنی: معبود دیگری را با خدا مخوان، که هیچ معبودی جز او نیست؛ همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می‌شود؛ حاکمیت تنها از

آن او است؛ و همه بسوی او بازگردانده می‌شوید!

محدّث دهلوی در ترجمه‌ی تمامی این آیات از تعبیر «روی خدا» استفاده می‌کند؛ برای نمونه می‌توان به آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی قصص اشاره کرد که دهلوی در ترجمه‌ی آن چنین می‌نگارد: «و مخوان با خدا معبود دیگر را نیست هیچ معبودی بحق غیر او هر چیز هلاک شونده است مگر روی او مَر او راست فرمانروائی و بسوی او بازگردانیده شوید». حائز اهمّیت است که دهلوی ذیل آیه‌ی ۹ سوره‌ی الأنسان «وجه» را به «ذات خدا» و نیز ذیل آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی لیل این کلمه را به «طلب رضای او» ترجمه کرده است؛ افزون بر آن، او در اضافات تفسیری ذیل آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی رعد می‌نویسد: «یعنی بطلب رضای او». همان‌طور که مشاهده شد دهلوی در ترجمه‌ی «وجه الله» و عباراتی نظیر آن موضعی دوگانه دارد؛ از یک سو برخی آیات را به گونه‌ای ترجمه کرده که گویی قائل به چهره و روی خدا است؛ و از دیگر سوی در برخی آیات تعبیر چهره‌ی خدا را توجیه کرده است!

۳-۱-۳. آیاتی که نگاه کردن به خداوند را مطرح کرده‌اند

بحث نگاه کردن به سوی خداوند در میان اهل تسنن طرفدارانی دارد از جمله مجسّمه و اشاعره (رک: فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۷، ص ۱۴۱؛ جعفری، بی‌تا، ج ۳، ص ۵۱۶؛ مطهری، ۱۳۹۰ ش، ج ۲، ص ۵۳). قرآن کریم بحث نگاه کردن به خداوند را در آیاتی از جمله آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی قیامت و آیه‌ی ۱۴۳ سوره‌ی اعراف مطرح کرده است؛ چنان چه می‌فرماید:

﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ (القیامة: ۲۳) یعنی: و به پروردگارش می‌نگرد.

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرْنِي آلَائِكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ

لَكِنْ اَنْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ فَاِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا اَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ اِلَيْكَ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿الاعراف، ۱۴۳﴾ یعنی: و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد، و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم! گفت: هرگز مرا نخواهی دید! ولی به کوه بنگر، اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید! اما هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسان خاک قرار داد؛ و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض کرد: خداوند! منزهی تو (از اینکه با چشم تو را ببینم)! من به سوی تو بازگشتم! و من نخستین مؤمنانم!

محدث دهلوی نیز مانند اشاعره و مجسمه، قائل به نگاه کردن به سوی خدا بوده و در ترجمه‌ی این دو آیه این عقیده را ابراز داشته است؛ در ترجمه‌ی آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی قیامت گفته: «بسوی پروردگار خود نظر کننده باشند» و در ترجمه‌ی آیه‌ی ۱۴۳ سوره‌ی اعراف نیز تصریح کرده که «... ای پروردگار من بینا کن مرا بخویش تا نظر کنم بسوی تو گفت خدا نخواهی دید مرا...»!

۳-۱-۴. آیاتی که راجع به تحییز خداوند است

می‌دانیم که ذات خداوند از هرگونه بعد مادی و جسمی مبرا است؛ لذا داشتن زمان و مکان برای او امری محال خواهد بود؛ اما با این حال در برخی آیات قرآن کریم راجع به افعال الهی، نوعی سخن به میان آمده که لازمه‌ی صحت ظواهر آنها، تحییز و جهت داشتن خداوند و نیز مادی بودن او خواهد بود؛ به دیگر عبارت در آیاتی از قرآن کریم، نوعی سخن به میان آمده که در خواننده توهّم

ایجاد می‌کند که خداوند مانند موجودات مادی از جایی بالا می‌رود و از جای دیگر پائین می‌آید و از جایی به جای دیگر نقل مکان می‌کند و مانند موجودات مادی زمان و مکان در مورد او صدق می‌کند. اشاعره و مجسمه، این آیات را بر ظواهر حمل کرده و روایاتی (نک: معرفت، ۱۳۷۴ ش، ص ۱۴۹) را برای اثبات حجّیت آن ارائه می‌کنند. برخی از این آیات عبارتند از:

﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾ (الفاطر: ۱۰) یعنی: ...

سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند، و عمل صالح را بالا می‌برد.

﴿يَذَرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَرْجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ

مِمَّا تَعُدُّونَ﴾ (السجده، ۵) یعنی: امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌کند؛ سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمیرید بسوی او بالا می‌رود (و دنیا پایان می‌یابد).

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه: ۵) یعنی: همان بخشنده‌ای که بر عرش

مسلط است.

﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ (نحل، ۵۰) یعنی: آنها (تنها)

از (مخالفت) پروردگارشان، که حاکم بر آنهاست، می‌ترسند؛ و آنچه را مأموریت دارند انجام می‌دهند.

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ (النجم، ۸ و ۹) یعنی: سپس

نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شد ... تا آنکه فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کم‌تر بود.

دهلوی در ترجمه‌ی آیات مذکور، آنها را بر طبق ظواهر ترجمه کرده است و نه

بر طبق مدلول آن. برای نمونه او در ترجمه‌ی آیه‌ی پنجم سوره‌ی طه می‌نگارد: «وی بسیار بخشاننده است، بر عرش قرار گرفت» و یا در ترجمه‌ی آیات هشتم و نهم سوره‌ی النجم این‌طور می‌نویسد: «باز نزدیک شد و فرود آمد؛ پس رسید به مسافتِ دو کمان یا نزدیک‌تر از آن». البته دهلوی تنها در توضیحی که ذیل آیه‌ی پنجم سوره‌ی السجده آورده است اشاره می‌کند که مراد از روزی که معادل هزار سال زمینی است در حقیقت نوعی تعریض و کنایه است؛ او در این باره می‌نگارد: «یعنی اگر مردمانِ نزول تدبیر عروج او تصوّر کنند در کم از هزار سال خیال نمایند و آن همه پیش خدای تعالی در یک روز تمام می‌شود غرض آن است که او هام ایشان به قدرت او نمی‌رسد و الله اعلم».

همان‌گونه که مشاهده شد، دهلوی در قریب به اتفاق، آیات دالّه بر تحیز و مادی بودن خداوند را مطابق با آراء اشاعره ترجمه کرده است.

در مجموع از بررسی ترجمه‌ی دهلوی ذیل آیات بیان‌گر جسمانیّت، مشخص شد که او نیز مانند اشاعره قائل به تجسیم خداوند بوده است.

۲-۳. عصمت انبیاء علیهم‌السلام

عصمت انبیاء علیهم‌السلام یکی از اصول عقائد امامیه بوده و علمای امامیه ادله‌ی عقلی و نقلی زیادی را برای اثبات آن ایراد کرده‌اند. قرآن کریم در آیاتی به بیان برخی از قصص و احوال پیامبران علیهم‌السلام و نکاتی از زندگی ایشان پرداخته است؛ در برخی از این آیات به عصمت ایشان اشاراتی شده و ایشان را معصوم و مبری از هر گونه گناهی دانسته است؛ برای نمونه می‌توان به این آیات اشاره کرد:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ

مِنْ دُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (البقره، ۱۲۴) یعنی: (به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم! ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!) خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام هستند).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (النساء، ۵۹) یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [اوصیای پیامبر ﷺ] را! و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایش نیکوتر است.

﴿... مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوَى؛ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى ...﴾ (النجم، ۲ و ۳) یعنی: ... که هرگز دوست شما [محمد ﷺ] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید ...

﴿... إِنْ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ (الحجر، ۴۲) یعنی: ... که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند.

مشهود است که در این آیات عصمت و پاک بودن از هر گناهی را شرطی برای

پیروی از انبیاء علیهم‌السلام دانسته است؛ و الاً دستور به اطاعت از فرد گناه‌کار از جانب خدا هرگز صادر نمی‌شود.

سید عبد الحسین طیب در بیان اثبات عصمت انبیاء علیهم‌السلام با وجود گناهان و لغزش‌هایی که به ایشان نسبت می‌دهند به چند دلیل عقلی و نقلی اشاره می‌کند؛ دلایل عقلی ایشان که عبارتند از:

وجه اول: اگر عروض این نحوه عوارض بر آنها ممکن باشد قطع بفرمایشات آنها پیدا نمی‌شود و حجت بر خلق تمام نمی‌گردد و این موجب نقض غرض می‌شود و بر خدا محال است.

وجه دوم: مسلماً اگر از این عوارض محفوظ باشند صلاح امت است و خالی از مفسده و فعلی که عین صلاح باشد و هیچ‌گونه مفسده‌ای در او نباشد بر خداوند لازم است و ترکش قبیح و بمقتضای عدل فعل قبیح از خدا صادر نخواهد شد.

وجه سوم: این‌گونه عوارض از تصرفات شیطان است و منشأ آن اخلاق رذیله و ملکات سیئه و صفات قبیحه است که راه‌های شیطانی است و کسانی که متخلق به جمیع اخلاق حمیده و منزّه از جمیع صفات رذیله هستند شیطان راهی به قلوب مطهره آنها ندارد و ابواب آن بسته است و از این عوارض مصون و محفوظ هستند (طیب، ۱۳۷۸ ش، ج ۵، ص ۱۰۵).

در برخی از آیات، در بیان احوال انبیاء علیهم‌السلام سخنانی به میان آمده که ظاهراً خلاف عصمت ایشان است؛ بر مترجم قرآن لازم و ضروری است تا با ترجمه‌ی دقیق این آیات ابهامات ناشی از ضعف فهم مخاطبان و نیز نارسایی برخی عبارات را رفع کنند.

۳-۲-۱. عصمت حضرت آدم علیه السلام

حضرت آدم علیه السلام نخستین پیامبر خداوند و صاحب مقامی والا و رفیعی بوده است تا بدان جا که خداوند در شأن او تصریح کرده که ملائکه مأمور به سجده در مقابل او شدند؛ چنان چه می‌فرماید: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (الحجر، ۲۹) یعنی: هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!؛ اما با این حال قرآن در آیاتی بیان می‌کند که ظاهراً آدم علیه السلام نسبت به امر خداوند نافرمانی کرده فلذا گمراه شد؛ چنان چه می‌فرماید: ﴿فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ (طه، ۱۲۱) یعنی: سرانجام هر دو از آن خوردند، (و لباس بهشتیشان فرو ریخت) و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود، از برگ‌های (درختان) بهشتی جامه دوختند! (آری) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و از پاداش او محروم شد!؛ مشهور است که در این آیه به تصریح آدم علیه السلام را فردی نافرمان معرفی کرده است.

محدث دهلوی آیه‌ی مذکور را بدین شکل ترجمه می‌کند: «پس خوردند از آن درخت پس ظاهر شد ایشان را شرمگاه ایشان و دراستادند که می‌چسپانیدند بر خویش از برگ درختان بهشت و نافرمانی کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راه را». بدون در نظر گرفتن اختلافاتی که علما در مورد عصیان از امر مولوی و ارشادی یا غیره دارند، دهلوی این آیه را به گونه‌ای ترجمه کرده است که گویی نافرمانی حضرت آدم علیه السلام موجب گمراهی او شده است!

۳-۲-۲. عصمت حضرت ابراهیم علیه السلام

در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام و شأن بی بدیل او نزد علمای مسلمان هیچ شک و شبهه‌ای مطرح نیست؛ خداوند در سوره‌ی بقره در مورد امامت ایشان از تعبیر ﴿...إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا... لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ استفاده کرده است که خود دلالت بر عصمت آن بزرگوار دارد؛ اما با این حال آیاتی از قرآن وجود دارد که در مورد احتجاجات حضرت ابراهیم علیه السلام با قوم کافر بوده است؛ در این آیات بعضاً تعبیری به چشم می‌خورد که گویی آن حضرت علیه السلام - العیاذ بالله - دروغ گفته است؛ اینک به چند آیه‌ای که به ظاهر آن حضرت علیه السلام را دروغگو معرفی کرده است می‌پردازیم و سپس ترجمه‌ای را که دهلوی از آن ارائه کرده است، بیان خواهیم کرد.

الف) اقرار ابراهیم علیه السلام به خدایی ستاره و ماه و خورشید

در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام در آیه‌ی ۷۶ الی ۷۸ سوره‌ی انعام این‌گونه سخن به میان آمده که گویی - العیاذ بالله - او به دروغ ستاره و ماه و خورشید را خدای خود معرفی می‌کند؛ چنان‌چه می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ لَا مَرْجَئَ الْفَلِينَ؛ فَلَمَّا رَأَىٰ الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ؛ فَلَمَّا رَأَىٰ الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾ (الأنعام، ۷۶ - ۷۸) یعنی: هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید، ستاره‌ای مشاهده کرد، گفت: این خدای من است؟ اما هنگامی که غروب کرد، گفت: غروب‌کنندگان را دوست ندارم! و هنگامی که ماه را دید که (سینه‌ی افق را) می‌شکافد، گفت: این

خدای من است؟ اما هنگامی که (آن هم) غروب کرد، گفت: اگر پروردگار مرا راهنمایی نکند، مسلماً از گروه گمراهان خواهم بود و هنگامی که خورشید را دید که (سینه‌ی افق را) می‌شکافت، گفت: این خدای من است؟ این (که از همه) بزرگ‌تر است! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من از شریک‌هایی که شما (برای خدا) می‌سازید، بیزارم!.

محدث دهلوی به عنوان یکی از علمای اهل تسنن این آیات را بدون هیچ توضیحی مبتنی بر معصوم بودن ابراهیم علیه السلام ترجمه کرده است؛ چنان‌چه در ترجمه‌ی آیات ۷۶ الی ۷۸ سوره‌ی انعام عبارت «هذا ربی» را به «اینست پروردگار من» ترجمه کرده است.

ب) بیماری حضرت ابراهیم علیه السلام

در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می‌کنند که بت پرستان قصد داشتند به مجلسی بروند؛ ولی حضرت ابراهیم علیه السلام با آنها نرفت و در مورد علت نرفتن به آن مجلس می‌گوید: من مریض هستم؛ چنان‌چه می‌فرماید: «فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ» (الصافات، ۸۹) یعنی: و گفت: من بیمارم (و با شما به مراسم جشن نمی‌آیم)؛ لازم به ذکر است که هیچ مدرک تاریخی بر مریضی آن حضرت علیه السلام در آن هنگام نبوده است.

محدث دهلوی در ترجمه‌ی این آیه، عبارت مذکور را به «من بیمار خواهم شد» ترجمه کرده است و هیچ اشاره‌ای به اینکه منظور از بیماری حضرت علیه السلام چه بوده نکرده است؛ لذا آیه را به گونه‌ای ترجمه کرده که گویی حضرت ابراهیم علیه السلام آن هنگام واقعاً بیمار بوده است.

ج) شکسته شدن بت‌ها توسط بت بزرگ

در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام در آیه‌ی ۶۳ سوره‌ی انبیاء علیه السلام چنین نقل می‌کند که وقتی بت پرستان از او علیه السلام پرسیدند که آیا تو بت‌هایمان را شکسته‌ای؟ او در پاسخ می‌گوید: این، کار بت بزرگ است؛ چنان چه می‌فرماید: ﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنَّ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾ (الأنبياء، ۶۳) یعنی: گفت: بلکه این کار را بزرگشان کرده است! از آنها پرسید اگر سخن می‌گویند! در آیات قبل این آیه و نیز سایر آیات که در این موضوع نازل شده‌اند، به صراحت بیان شده که خود ابراهیم علیه السلام تمامی بت‌ها به جز بت بزرگ را می‌شکند؛ اما در این آیه می‌گوید که او بیان کرده که بت بزرگ ما بقی بت‌ها را شکسته است!

دهلوی در ترجمه‌ی عبارت ﴿فعله کبیرهم﴾، می‌نویسد: «کرده است آن را این بت بزرگ ایشان»؛ همان‌گونه که مشهود است دهلوی، قائل به عصمت حضرت ابراهیم علیه السلام نیست و الا می‌بایست این آیات و امثال‌ها را به نوعی ترجمه می‌کرده که هیچ توهمی مبتنی بر عدم عصمت حضرت ابراهیم علیه السلام در خواننده ایجاد نمی‌شده؛ افزون بر آن با توجه به اینکه ترجمه‌ی دهلوی، حاوی نکات تفسیری است پس اگر او معتقد به عصمت انبیاء علیه السلام می‌بوده می‌توانسته این عقیده را در قالب نکات تفسیری خود درج کند.

۳-۲-۳. عصمت حضرت یوسف علیه السلام

الف) تهمت زدن به برادران

خداوند سوره‌ای کامل را به شرح و توصیف رؤس ماجراهایی که بر حضرت یوسف علیه السلام گذشت اختصاص داده است و از آن تعبیر به ﴿أحسن القصص﴾ کرده

است. اتهام زدن به دیگران، عملی قبیح و به دور از اخلاق است؛ و در آیات و روایاتی از آن نهی شده است. حضرت یوسف علیه السلام به عنوان یکی از انبیاء الهی می‌بایست از هرگونه عمل قبیح دوری کند؛ اما با این حال آیاتی در این سوره وجود دارد که طبق مفاد آن، یوسف علیه السلام کاروانیانی که برادران خود نیز جزء آنان بوده‌اند را مورد اتهام قرار داده و ایشان را سارق خوانده است؛ چنان چه می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَتَيْتُهَا الْعِيزُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾ (یوسف، ۷۰) یعنی: و هنگامی که (مأمور یوسف) بارهای آنها را بست، ظرف آب خوری پادشاه را در بارِ برادرش گذاشت؛ سپس کسی صدا زد؛ ای اهل قافله، شما دزد هستید! این آیه تصریح می‌کند که حضرت یوسف علیه السلام ظرفی را در بار برادر خود قرار می‌دهد و سپس به دروغ به کاروانیان می‌گوید شما دزد هستید و گناه‌کارید؛ سپس در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ...﴾ (یوسف، ۷۶) یعنی: در این هنگام، (یوسف) قبل از بار برادرش، به کاوش بارهای آنها پرداخت؛ سپس آن را از بارِ برادرش بیرون آورد...؛ کأنه این آیات، یوسف علیه السلام را فردی معرفی می‌کند که علاوه بر اینکه به بی‌گناهان تهمت زده است، دروغگو نیز هست!

دهلوی آیه‌ی ۷۰ این سوره را این‌گونه ترجمه کرده است: «پس وقتی مهیا کرد برای ایشان سامان ایشان نهاد آوند آب خوردن در خرچین برادر خود بعد از آن آواز داد آواز کننده که ای کاروان هر آئینه شما دزدید»؛ نیز در ترجمه‌ی قسمت مورد نظر از آیه‌ی ۷۶ همین سوره این‌گونه نوشته است: «پس شروع کرد یوسف به تفحص خرچین‌های ایشان پیش از خرچین برادر خود بعد از آن برآورد پیمانه را از خرچین برادر خود...». همان‌گونه که مشهود است دهلوی این آیات را به

نحوی ترجمه کرده که گویی حضرت یوسف علیه السلام برادران خود و سائر کاروانیان را مورد اتهام قرار داده و آنان را دزد دانسته است؛ افزون بر آن دهلوی در حاشیه‌ی ترجمه‌ی خود، هیچ توضیح و تفسیری برای این عبارات نیاورده است؛ فلذا او قائل به گناه‌کار بودن یوسف علیه السلام است.

ب) بتی که حضرت یوسف علیه السلام در کودکی آن را دزدید

در آیه‌ی ۷۷ سوره‌ی یوسف به نقل از برادران او نقل می‌کند که پس از اینکه برادرشان (بنیامین و یا ابن یا مین) به جرم سرقت دست‌گیر شد، آنها گفتند که بنیامین، برادری دیگر داشته که او هم دزدی می‌کرده است؛ قرآن از قول ایشان می‌فرماید: ﴿قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ﴾ (یوسف، ۷۷) یعنی: (برادران) گفتند: «اگر او [بنیامین] دزدی کند، (جای تعجب نیست)؛ برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرد» یوسف (سخت ناراحت شد، و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت، و برای آنها آشکار نکرد؛ (همین اندازه) گفت: شما (از دیدگاه من)، از نظر منزلت بدترین مردمید! و خدا از آنچه توصیف می‌کنید، آگاه‌تر است!

دهلوی در توضیح این آیه و اینکه یوسف علیه السلام از دیدی برادرانش در کودکی چه چیزی را دزدیده بود، می‌نویسد: «حضرت یوسف علیه السلام بتی از طلا از آن جدِ مادری خود بدزدید تا از عبادت صنم بازماند یا مشابه این قصه چیزی که سببِ تهمت او باشد بدزدی بوقوع آمده بود و الله اعلم»؛ طبق توضیح دهلوی، علاوه بر اینکه حضرت یوسف علیه السلام دزدی کرده است، عده‌ای از اهل خانواده و قوم و خویش او

نیز اهل بت پرستی بوده‌اند. لازم به ذکر است که مشابه داستانی که دهلوی در حاشیه‌ی ترجمه‌اش نگاشته است، در برخی از تفاسیر نیز به چشم می‌خورد که خود به چند طریق متفاوت نقل شده است؛ برای نمونه در تفسیر طبری این طور گفته شده که یکی از خویشان یوسف علیه السلام بتی داشته و یوسف علیه السلام به دور از انتظار آن را دزدیده و شکسته و برادرانش با دیدن این کار او، او را ملامت کرده‌اند؛ و یا در همان تفسیر نقل شده که مادر یوسف علیه السلام برادری بت پرست داشته و به یوسف علیه السلام دستور می‌دهد بت او را بدزد و یوسف علیه السلام این کار را انجام می‌دهد (همو، ۱۴۱۲ ق، ج ۱۳، ص ۱۹). نیز ابوالفتوح رازی از مجاهد نقل می‌کند که روزی فقیری از یوسف علیه السلام درخواست کمک کرد، یوسف علیه السلام تخم مرغی را دزدید و به او داد (همو، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۱، ص ۱۲۴).

۳-۲-۴. عصمت حضرت موسی علیه السلام

الف) غسل کردن حضرت موسی علیه السلام

محدث دهلوی در ترجمه‌ی آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی احزاب نکته‌ای را به عنوان توضیح شأن نزول آیه مطرح می‌کند که با عصمت و شخصیت حضرت موسی علیه السلام سازگاری ندارد؛ چنان چه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾ یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند؛ و خداوند او را از آنچه در حق او می‌گفتند مبرا ساخت؛ و او نزد خداوند، آبرومند (و گران قدر) بود! دهلوی در نکاتی که در حاشیه‌ی ترجمه‌ی خود آورده در شأن نزول این آیه می‌نویسد: «مترجم گوید: یعنی موسی علیه السلام وقت غسل ستر می‌کرد. جهال بنی اسرائیل گفتند

که او آدرست روزی بحسب اتفاق بر کناره‌ی آب غسل می‌کرد و جامه‌ای خود بر سنگ نهاده بود به فرمان خدایتعالی آن سنگ روان شد موسی علیه السلام عقبِ سنگ دوید تا آنکه جماعه از بنی اسرائیل عریان دیدند و گفتند ادرت ندارد و ادرت انتفاخ خصیه را گویند و الله اعلم».

همان‌گونه که مشاهده می‌شود دهلوی با بیان این نکته تحت عنوان تفسیر آیه و شأن نزول آن علاوه بر اینکه عصمت حضرت موسی علیه السلام را منکر شده، او را فردی بی حیاء و بی ادب نیز معرّفی کرده است.

جالب‌تر آنکه عده‌ای از اهل تسنن در تفسیر این آیه، این ماجرا را ذکر کرده و سند آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می‌دهند؛ از جمله سمرقندی که در تفسیر بحر العلوم خود ذیل این آیه این‌طور می‌نگارد: «قال الفقيه أبو الليث رحمته الله: أخبرني الثقة، بإسناده عن همام بن منبه، عن أبي هريرة، عن النبي صلی الله علیه و آله و (آله و سلم) أنه قال: «كانت بنو إسرائيل يغتسلون عراة، ينظر بعضهم إلى سواة بعض، و كان موسى عليه السلام يغتسل وحده. فقال بعضهم: و الله ما يمنع موسى أن يغتسل معنا إلا أنه أدر. فذهب موسى مرّة يغتسل. فوضع ثوبه على حجر. ففرّ الحجر بثوبه. فخرج موسى بأثره يقول: حجر ثوبي، حجر ثوبي حتى نظرت بنو إسرائيل إلى سواة موسى. فقالوا: و الله ما بموسى من بأس. فقام الحجر و أخذ ثوبه، فطفق بالحجر ضرباً!» (همو، بی‌تا، ج ۳، ص ۷۵). نیز عبد المنعم حنفی در موسوعة القرآن العظيم همین مطلب را آورده است (همو، ۲۰۰۴ م، ج ۱، صص ۱۵۴ و ۱۵۲۹).

ملاً احمد نراقی در تعریف خوف می‌نویسد: «... و آن عبارت است از دل سوختن و متألّم بودن به سبب تشویش رسیدن به ناخوشی که تحقّق آن محتمل باشد» (همو، ۱۳۹۶ ش، ص ۱۵۰)؛ ایشان بعد از تعریفی که از خوف ارائه می‌دهد به بیان اقسام آن پرداخته و آن را به دو قسم ممدوح و مذموم تقسیم می‌کند، و توضیح می‌دهد که خوف ممدوح عبارتست از خوف از خدا، و خوف مذموم عبارتست از نوعی ضعف نفس که از مهلکات است.

از بحثی که پیرامون ترس و خوف شد مشخص شد که خوف از غیر خدا، یکی از صفات رذیله است؛ از دیگر سو پیامبران علیهم‌السلام می‌بایست از صفات و اخلاق رذیله به دور باشند؛ این در حالی است که خداوند در مورد ماجرای موسی علیه‌السلام و دیدار او با جادوگران فرعون این چنین نقل کرده است که هنگامی که جادوگران ریسمان‌ها و عصاهای خود را برای مقابله با او بر زمین انداختند، او از آنها ترسید؛ چنان چه می‌فرماید: ﴿... قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى؛ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبالُهُمْ وَ عَصِيّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى؛ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى؛ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى﴾ (طه، ۶۵ الی ۶۸) یعنی: ... (ساحران) گفتند: ای موسی! آیا تو اوّل (عصای خود را) می‌افکنی، یا ما کسانی باشیم که اوّل بیفکنیم؟! گفت: شما اوّل بیفکنید! در این هنگام طناب‌ها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می‌رسید که حرکت می‌کند! موسی علیه‌السلام ترس خفیفی در دل احساس کرد (مبادا مردم گمراه شوند)! گفتیم: نترس! تو مسلماً (پیروز و) برتری!

دهلوی در ترجمه‌ی عبارات مورد نظر از آیات مذکور، آن را چنین ترجمه کرده است: «... پس یافت در ضمیر خود موسی ترسی را؛ گفتیم مترس هر آئینه تویی

غالب»؛ واضح است که ترجمه‌ی او منافی عصمت حضرت موسی علیه السلام می باشد.

۳-۲-۵. عصمت حضرت داوود علیه السلام

درباره‌ی حضرت داوود علیه السلام و ماجرای داوری ایشان علیه السلام در سوره‌ی ص می فرماید: ﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ؛ إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ؛ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّيْنِي فِي الْخِطَابِ؛ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى تِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ؛ فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ﴾ (ص، ۲۱ الی ۲۵) یعنی: آیا داستان شاکیان هنگامی که از محراب (داوود) بالا رفتند به تو رسیده است؟! در آن هنگام که (بی مقدمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد؛ گفتند: «نترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده؛ اکنون در میان ما بحق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن! این برادر من است؛ و او نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم اما او اصرار می کند که: این یکی را هم به من واگذار؛ و در سخن بر من غلبه کرده است! (داوود) گفت: «مسئلاً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میش هایش، بر تو ستم نموده؛ و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یک دیگر ستم می کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند؛ اما عده آنان کم است! داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم، از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد. ما این عمل را بر او بخشیدیم؛ و او نزد ما دارای مقامی

والا و سرانجامی نیکوست!

دهلوی در توضیح شأن نزول این آیات در حاشیه‌ی ترجمه‌ی خود می‌نگارد: «مترجم گوید داوود علیه السلام نود و نه زن داشت مع‌هذا زن دیگر که در خطبه‌ی شخصی یا در نکاح او بود درخواست کرد خدایتعالی فرشتگان را بجهت تنبیه داوود بشکل خصوم متمثل ساخت اشارت باین قصه است درین آیات و الله اعلم؛» نیز در ترجمه‌ی این قسمت آیه که می‌فرماید ﴿... فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ﴾ می‌نویسد: پس بیامرزیدیم او را آن ذلت او. همان‌گونه که مشهود است او نیز مانند سایر علمای اهل تسنن گناهانی را به حضرت داوود علیه السلام نسبت داده است که با عصمت ایشان در تضاد است.

۳-۲-۶. عصمت حضرت سلیمان علیه السلام:

درباره‌ی حضرت سلیمان علیه السلام و ماجراهای قدرتمندی و اطاعت انس و جن و دیگر کائنات از ایشان در آیات زیادی سخن به میان آمده است؛ از این ماجراها می‌توان به ماجرای عرضه‌ی اسبانی تیزرو به ایشان و نیز رویارویی ایشان با جسدی که روی تخت ایشان بود است اشاره کرد.

الف) عرضه‌ی اسبان به سلیمان علیه السلام

در مورد عرضه‌ی اسبان بر سلیمان علیه السلام می‌فرماید: ﴿إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾ (ص، ۳۱ الی ۳۳) یعنی: به خاطر بیاور هنگامی را که عصرگاهان اسبان چابک تندرو را بر او عرضه داشتند، گفت: من این اسبان را بخاطر پروردگارم دوست دارم (و می‌خواهم از آنها در جهاد

استفاده کنم»، او هم چنان به آنها نگاه می‌کرد) تا از دیدگانش پنهان شدند. (آنها به قدری جالب بودند که گفت:) بار دیگر آنها را نزد من با زگردانید! و دست به ساق‌ها و گردن‌های آنها کشید (و آنها را نوازش داد).

دهلوی در ترجمه‌ی ماجرای عرضه‌ی اسبان به حضرت سلیمان علیه السلام این چنین می‌نگارد: «یاد کن چون نموده شد او را وقت پگاه اسپان تیزرو؛ پس گفت هر آئینه دوست داشتم این اسپان را از قبیل رغبت بمال اعراض کنان از ذکر پروردگار خود تا آنکه پنهان شد آفتاب در پرده؛ با زگردانید این اسپان را بر من پس شروع کرد دست رسانیدن بساق‌ها و گردن‌ها؛ نیز در توضیح این قسمت آیه که فرموده است «حتّٰی تو ارت بالحجاب» در حاشیه می‌نویسد: «یعنی نماز عصر فوت شد؛ نیز در توضیح عبارت «فطفق مسحاً بالسّوق و الأعناق» در حاشیه‌اش می‌نگارد: «یعنی ذبح کرد ساق آنها را بریده از جهت غیرت بر ذکر خدای تعالی و الله اعلم»؛ ترجمه و توضیحی که دهلوی ذیل این قسمت آیات آورده است، منافی با عصمت حضرت سلیمان علیه السلام می‌باشد؛ لذا از منظر او، سلیمان علیه السلام پیامبری بوده که به خاطر دوستی مال و ثروت (که اسبان تیزرو، از نمونه‌های آن است)، از نماز خویش غافل مانده و از این رو برای جبران کار ناپسندش به ذبح و قربانی روی می‌آورد. همان گونه که مشهودست دهلوی معتقدست که حضرت سلیمان علیه السلام فردی مال پرست بوده که تماشا کرده اسبان، او علیه السلام را از نماز و ذکر خداوند باز داشته است.

ب) جسدی که بر تخت سلیمان علیه السلام قرار داده شده بود

درباره‌ی قرار دادن جسدی بر تخت سلیمان علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا

سُلَيْمَانَ وَ أَلَقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ؛ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿ص، ۳۴ و ۳۵﴾ یعنی: ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی افکندیم؛ سپس او به درگاه خداوند توبه کرد. گفت: پروردگارا! مرا ببخش و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ‌کس نباشد، که تو بسیار بخشنده‌ای!

دهلوی در ترجمه‌ی این دو آیه نیز می‌نگارد: «و هر آئینه آزمودیم سلیمان را و انداختیم بر تخت او کالبدی باز رجوع کرد بخدا؛ گفت ای پروردگار من بیامرزش مرا و عطا کن مرا آن پادشاهی که راست نیاید هیچ‌کس را غیر از من»؛ سپس در توضیح آیه‌ی ۳۴ در حاشیه‌ی تفسیری خود شأن نزولی آورده که منافی عقل و منافی عصمت حضرت سلیمان علیه السلام است؛ او چنین می‌نویسد: «مترجم گوید سلیمان علیه السلام از امراء خود منغض شد و بخاطر آورد که امشب با صد زن صحبت دارم و هر زنی پسری زاید و هر یکی شهبواری باشد جهاد کننده مرا احتیاج متعلق امراء یافتند فرشته گفت انشاء الله بگو سلیمان سهو کرد پس هیچ زن حامله نشد الا یک زن طفل ناقص الخلقت زاد و آن طفل را بر تخت سلیمان انداختند سلیمان علیه السلام متنبه شد و رجوع رب العزت کرد و الله اعلم».

۳-۲-۷. عصمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله

الف) گناهکاری پیامبر صلی الله علیه و آله و گمراهی ایشان

درباره‌ی عصمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله آیاتی وجود دارد که ظاهراً ایشان را گناه‌کار و گمراه معرفی کرده است؛ این آیات عبارتند از:

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعِشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ﴾

(غافر، ۵۵) یعنی: پس (ای پیامبر!) صبر و شکیبایی پیشه کن که وعده‌ی خدا حق است، و برای گناهت استغفار کن، و هر صبح و شام تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور!

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ﴾ (محمد ﷺ، ۱۹) یعنی: پس بدان که معبودی جز «الله» نیست؛ و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن! و خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می‌داند!

﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ (الفتح، ۲) یعنی: تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند ببخشد (و حقانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایت فرماید.

﴿وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾ (الضحی، ۷) یعنی: و تو را گم‌شده یافت و هدایت کرد.

محدث دهلوی در ترجمه‌ی سه آیه‌ی اوّل از تعبیری هم‌چون «طلب آمرزش کن برای گناه خود» و یا مانند آن استفاده می‌کند؛ برای نمونه او در ترجمه‌ی آیه‌ی دوّم سوره‌ی الفتح چنین می‌نگارد: «عاقبت فتح آنست که بیمارزد تّرا خدا آنچه سابق گذشت از گناه تو و آنچه پس مانده و تمام کند نعمتِ خود را بر تو»؛ مشخص است که او قائل به اینست که پیامبر ﷺ گناهی قبل از فتح مکه داشته‌اند و گناهی پس از فتح مکه خواهند داشت.

تنها موردی که دهلوی در ترجمه و تفسیر آن، آیه را به نحوی ترجمه کرده

که منافی بحث عصمت انبیاء علیهم‌السلام نباشد، آیه‌ی هفتم از سوره‌ی الضحی است؛ این آیه همان طور که گذشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را با لفظ «ضالّ» خوانده که در عرف زبان عربی، به معنی گمراه است (نک: فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۶۳)؛ دهلوی در ترجمه‌ی این آیه می‌نویسد: «و یافت تو را راه گم کرده پس راه نمود»؛ هم‌چنین در توضیحی که برای این عبارت آورده می‌نویسد: «یعنی شریعت نمی‌دانستی تو و الله اعلم». البته باید توجه داشت که تعبیر گمراهی، منافی مقام نبوّت و رسالت آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است؛ از این رو دهلوی چون به نبوّت و رسالت آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ظاهر معتقد بوده، آیه را به نحوی که گذشت ترجمه کرده و توضیح داده است و الاّ او همان طور که مشاهده شد، قائل به سرزدن گناهای از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

ب) اعراض پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از نابینای فقیر

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى؛ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾ (عبس، ۱ و ۲) یعنی: چهره در هم کشید و روی برتافت ...؛ از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود. محدّث دهلوی شأن نزول این آیه را پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دانسته و اشاره می‌کند: روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حال ارشاد اشراف قریش بودند که نابینایی فقیر بر آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد شده و سؤال و جواب‌های مکرّر از آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داشته است؛ و این‌گونه حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با ناراحتی از او روی گردان شدند. مشهود است که این شدن نزول با عصمت و اخلاق کریمه‌ی آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منافات دارد.

در مجموع از مباحثی که پیرامون عصمت انبیاء علیهم‌السلام رفت، مشخص گردید که دهلوی، قائل به اصل نبوّت و اصل رسالت ایشان است؛ لذا آیاتی را که به نوعی به نبوّت و رسالت ایشان علیهم‌السلام مرتبط است موافق این دو اصل ترجمه کرده

و توضیح داده؛ اما در آیاتی که ظاهراً پیامبران را گناه‌کار معزفی کرده است، قائل به سرزدن معاصی ایشان علیهم‌السلام است؛ تا بدانجا همان‌طور که گذشت به برخی از ایشان سرزدن اعمال منافی عصمت و قبائیحی را نسبت می‌دهد که با عقل سلیم و سیره‌ی ایشان در تضاد است. به دیگر عبارت از دید دهلوی، پیامبران علیهم‌السلام گناهکارند و نه گمراهان!

۳-۳. جبر و اختیار

جبر و اختیار، یکی از کهن‌ترین بحوث مربوط به افعال خداوند است. جبر و تفویض و امر بین الامرین، سه نظریه‌ی اصلی است که در این باره مطرح شده است.

اشاعره، قائل به جبر بوده و ادله‌ای در اثبات آن (از جمله توحید افعالی، علم ازلی خداوند و عمومیت اراده‌ی او) اقامه می‌کنند؛ خاستگاه اوّلیه‌ی جبر را فردی به نام «جهم بن صفوان» (م ۱۲۴ هـ) دانسته‌اند (سعیدی مهر، ۱۳۹۳، ص ۳۳۷). آن‌طور که گفته‌اند عده‌ای از اشاعره، برای حفظ عقاید خود از یک‌سو و مقابله با عقاید مخالفان، مکتبی به نام «کسب» ایجاد کردند که مبتنی بر آن خداوند قدرتی را در انسان به حین انجام افعال غیر اضطراری‌اش احداث می‌کند و این قدرت که توسط خداوند در او احداث شده است، در وقوع آن فعل مؤثر است. نیز گفته‌اند افرادی مانند «معبّد جهّنی» و شاگرد او «غیلان دمشقی» با عقائد اشاعره، مخالفت ورزیده‌اند و مکتبی به نام «قدریه» تأسیس کرده‌اند. از جمله عقائد قدریه این است که: مشیت و قدرت نه محوّل به آنان است و نه به نفع آنان؛ نیز معتقد بودند که اراده‌ی پروردگار هیچ‌گونه تعلّقی به اعمال بندگان

ندارد، و معتقد بودند که اراده و قدرت آدمی در کارهایی که می‌کند مستقل است، و در حقیقت آدمی، خالق مستقل افعال خویش است (طباطبائی، ۱۳۷۴ ش، ج ۷، ص ۱۵).

معتزله نیز معتقدند که خداوند بشر را آفریده و اختیار و اراده‌ای تا مّ به او تفویض کرده است و بشر، آزاد و خود مختارست؛ ایشان از یک سو به دنبال اثبات توحید افعالی خداوند بودند و از دیگر سو ثواب و عقاب هر انسانی را منوط به اعمال او می‌دانستند؛ فلذا نظریه‌ی تفویض را ارائه کردند. اینکه نخستین مرتبه چه کسی نظریه‌ی تفویض را ارائه کرد مشخص نیست.

در این میان شیعه با ارائه‌ی نظریه‌ی «أمر بین الأمرین» دیدگاهی اعتدالی به مبحث جبر و تفویض داشته و اراده‌ی بشری را در طول اراده‌ی الهی خداوند دانسته و این‌گونه هم خدا و هم بشر را صاحب اراده و مؤثر اثر دانسته است.

آیاتی که در آنها به وجهی سخن رفته است که در مخاطب توهم معنی جبر می‌کند، به سه دسته تقسیم می‌شوند:

(۱) دسته‌ی نخست آیاتی است که بیان می‌کند بندگان، در امر هدایت و اضلال، هیچ نقشی ندارند و خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند و هر که را بخواهد گمراه می‌کند.

(۲) دسته‌ی دوم آیاتی است که بحث حیلولة را مطرح کرده و بیان می‌کند خداوند بین فرد و قلب او حائل شده و این‌گونه او را به انجام کاری واداشته و یا از انجام کاری منصرف می‌کند.

(۳) دسته‌ی سوم آیاتی است که خداوند را جبار معرفی می‌کند.

۳-۱- آیاتی که بیان می‌کند هدایت و اضلال، توسط خدا صورت می‌گیرد

در قرآن کریم، آیاتی وجود دارد که بیان می‌کند تنها خدا است که به امر هدایت و یا اضلال بندگان می‌پردازد؛ به عبارت دیگر این آیات بیان می‌دارد که بندگان و پیامبران علیهم‌السلام برای راه یافتن به راه راست و یا گمراه شدن از آن، هیچ اختیاری ندارند. در بسیاری از این آیات از تعابیری هم‌چون «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ» و «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» استفاده شده است. برای نمونه می‌توان به این آیات اشاره کرد:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ» (الرعد، ۲۷) یعنی: کسانی که کافر شدند می‌گویند: چرا آیه (و معجزه) ای از پروردگارش بر او نازل نشده است؟! بگو: خداوند هر کس را بخواهد گمراه، و هر کس را که بازگردد، به سوی خودش هدایت می‌کند! (کمبودی در معجزه‌ها نیست؛ لجاجت آنها مانع است!).

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (النحل، ۹۳) یعنی: و اگر خدا می‌خواست، همه شما را امت واحدی قرار می‌داد (و همه را به اجبار وادار به ایمان می‌کرد؛ اما ایمان اجباری فایده‌ای ندارد!) ولی خدا هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) گمراه، و هر کس را بخواهد (و لایق بداند) هدایت می‌کند! (به گروهی توفیق هدایت داده، و از گروهی سلب می‌کند!) و یقیناً شما از آنچه انجام می‌دادید، بازپرسی خواهید شد!

«أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ

يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ (الفاطر، ۸)
 یعنی: آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می‌بیند
 (همانند کسی است که واقع را آن‌چنان که هست می‌یابد)؟! خداوند هر کس را
 بخواهد گمراه می‌سازد و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند؛ پس جانت به خاطر
 شدت تأسف بر آنان از دست نرود؛ خداوند به آنچه انجام می‌دهند دانا است!
 ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
 مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ (احزاب، ۳۶) یعنی:
 هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند،
 اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را
 کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است!

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ
 مِنْ هَادٍ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ﴾ (الزمر، ۳۶ و
 ۳۷) یعنی: آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده‌اش کافی نیست؟! اما آنها تو را
 از غیر او می‌ترسانند. و هر کس را خداوند گمراه کند، هیچ هدایت‌کننده‌ای ندارد!
 و هر کس را خدا هدایت کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای نخواهد داشت آیا خداوند توانا
 و دارای مجازات نیست؟!

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾
 (القصص، ۵۶) یعنی: تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی
 خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند؛ و او به هدایت یافتگان آگاه‌تر است!
 دهلوی در ترجمه‌ی آیات مذکوره، نه تنها به هیچ نکته‌ای در این باره اشاره

نمی‌کند؛ بلکه این آیات را موافق عقاید اشاعره مبتنی بر نظریه‌ی جبر ترجمه می‌کند؛ برای نمونه او در ترجمه‌ی آیه‌ی هشتم از سوره‌ی فاطر این‌گونه نوشته است: «آیا کسی که آراسته کرده شد برای او عمل زشت او پس نیک دید آن را مثل مؤمن صالح باشد پس هر آئینه خدا گمراه می‌کند هر که را خواهد و راه می‌نماید هر که را خواهد پس باید که هلاک نه شود نفس تو برایشان از روی دریغ هر آئینه خدا دانا است به آنچه می‌کنند»؛ ترجمه‌ی دهلوی، بیان‌گر این است که امر هدایت و اضلال، توسط خدا صورت می‌گیرد و بندگان در آن هیچ نقشی ندارند.

۳-۲. آیاتی که حیلولة ی خداوندی را مطرح می‌کند

حیلولة در لغت مصدر فعل «حَوَّلَ (حال) یَحْوُلُ (یَحْوُلُ)» است (زمخشری، بی‌تا، ص ۱۴۸). به معنی «حاجز و مانع از اتصال شدن دو چیز» (فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۵۷). صاحب التّحقیق بر آن است که حیلولة در لغت به معنی تغییر و تبدّل حالت از صورت و شکل و جریان و صفتی به صورت یا شکل یا جریان یا صفتی دیگر است (مصطفوی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۱۸). حیلولة در اصطلاح قرآنی و شرعی آن بدین معنا است که خداوند، بین فرد و نیت و اراده‌ی او مانع شده و او را از انجام کاری بازداشته و یا به انجام کاری و ا می‌دارد.

تنها آیه‌ای که بحث حیلولة را مطرح کرده است، آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی انفال است؛ چنان‌چه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْوُلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ (الأنفال، ۲۴) یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید

هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد! و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می‌شود، و همه‌ی شما (در قیامت) نزد او گردآوری می‌شوید! اشاعره این آیه را به معنی جبر گرفته و معتقدند که بر طبق این آیه، خداوند، مانع از تصمیم‌گیری فرد شده و جبراً او را به کاری و امی دارد و یا از انجام کاری باز می‌دارد.

طبری نیز در تفسیر خود از قول محدّثان راجع به این آیه اقوالی را نقل می‌کند که عبارتند از (همو، ۱۴۱۲ ق، ج ۹، صص ۱۴۱ الی ۱۴۴):

۱. خداوند، مانع بین کافر و مؤمن و نیز مانع بین کفر و ایمان می‌شود.
۲. خداوند، مانع از ایمان کافر و کفر مؤمن می‌شود.
۳. خداوند، مانع از طاعت کافر و معصیت مؤمن می‌شود.
۴. خداوند، مانع بین فرد و عقل او می‌شود؛ لذا بنده، چه مؤمن و چه کافر، از عمل خود با خبر نیست و نمی‌داند چه کار می‌کند.
۵. خداوند، بر قلب فرد چنان احاطه می‌کند که بدون اذن خداوند نه می‌تواند ایمان بیاورد و نه می‌تواند کفر بورزد.
۶. خداوند به گونه‌ای بر فرد آگاه است که از اعمال آشکار و نهان او نیز با خبر است.

سپس طبری نظر خود را چنین بیان می‌دارد: «وَأُولَى الْأَقْوَالِ بِالصَّوَابِ عِنْدِي فِي ذَلِكَ أَنْ يَقَالَ: إِنَّ ذَلِكَ خَبَرٌ مِنَ اللَّهِ ﷻ أَنَّهُ أَمْلَكَ لِقُلُوبِ عِبَادِهِ مِنْهُمْ، وَانْهَ يَحُولُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهَا إِذَا شَاءَ، حَتَّى لَا يَقْدِرَ ذُو قَلْبٍ أَنْ يَدْرِكَ بِهِ شَيْئًا مِنْ إِيْمَانٍ أَوْ

کفر، أو أن يعي به شيئاً، أو أن يفهم إلا بإذنه و مشيئته» (همان، ج ۹، ص ۱۴۳). دهلوی در ترجمه‌ی آیه‌ی مذکور می‌نویسد: «ای مسلمانان قبول کنید خواندن خدا و رسول را چون بخواند شما را برای آنکه زنده دل سازد شما را و بدانید که خدا حائل می‌شود در میان مرد و دل او و بدانید که بسوی او برانگیخته خواهید شد»؛ سپس در اضافات تفسیری خود ذیل این قسمت از آیه که می‌فرماید: ﴿... وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ ...﴾ می‌نویسد: «یعنی عزیمت او نسخ می‌کند». تعبیری که دهلوی در ترجمه‌ی این آیه به کار برده است، اندکی نامعلوم است و نمی‌توان اعتقاد دهلوی راجع به بحث حیلولة‌ی خداوند را از آن برداشت کرد؛ اما با توجه به توضیحی که ذیل آیه آورده است، مشخص می‌شود که او این آیه را به معنی جبر خداوند و مانع شدن او بین انسان و قلبش می‌داند و معتقدست که بندگان، نمی‌توانند هیچ نوع تصمیمی برای خود بگیرند؛ این تفسیر دهلوی، هم طراز با تفاسیر دوّم و سوّم و پنجم طبری ذیل آیه است.

۳-۳-۳. آیاتی که خداوند را جبار معرفی کرده است

جبر در لغت به معنی اصلاح چیزی با قدرت و غلبه است؛ چنانچه راغب می‌نویسد: «أصل الجبر: إصلاح الشيء بضرب من القهر» (همو، بی‌تا، ص ۱۸۳). ابن فارس معتقدست که: اصل لغت جبر به نوعی از عظمت و علوّ و استقامت دلالت دارد (همو، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۰). صاحب التحقیق نیز بر آنست که: اصل لغت جبر به معنی ظهور بزرگی و نفوذ قدرت و نیز تسلط بر کاریست (مصطفوی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۶). در مجموع مشخص شد که این واژه، اشاره به قدرتی دارد که به دنبال‌ه‌ی مقام والا در فرد ایجاد می‌شود. جبار نیز در لغت به معنی فردی

است که بر عده‌ای مسلط و قاهر و غالب است (ازهری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۱) و یا به معنی فرد متکبری است که حق هیچ فردی را بر خود نمی‌بیند (ابن سیده، بی‌تا، ج ۷، ص ۴۰۶)؛ در مجموع می‌توان گفت که جبّار به معنی فردی بلند مقامی است که بر دیگران غلبه و سلطه داشته و دیگران از او اطاعت می‌کنند، اما اطاعت از کسی برای او واجب نیست. ابن منظور معتقد است: این واژه وقتی برای خداوند به کار می‌رود به معنی این است که او بر امر و نهی بندگان و مخلوقاتش قاهر و غالب و مسلط است (همو، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۱۳)؛ او هم چنین از ابن انباری نقل می‌کند که: خداوند را جبّار می‌گویند زیرا او دست‌نایافتنی است (همان، ج ۴، ص ۱۱۳).

واژه‌ی «جبّار» در قرآن کریم هم برای خداوند و هم برای انسان به کار رفته است؛ با این تفاوت که این واژه وقتی در مورد خداوند به کار رفته است، به عنوان صفتی محمود قلمداد شده است؛ اما همین واژه در مورد انسان به عنوان صفتی ناپسند و مذموم و معمولاً به معنی ظالم و متکبر و گردنکش به کار رفته است؛ برای نمونه می‌توان به این آیات اشاره کرد:

﴿وَإِذَا بَطِشْتُمْ بَطِشْتُمْ جَبَّارِينَ﴾ (الشعراء، ۱۳۰). یعنی: و هنگامی که کسی را مجازات می‌کنید هم چون جبّاران کیفر می‌دهید!

﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ﴾ (المائدة، ۲۲). یعنی: گفتند: ای موسی! در آن (سرزمین)، جمعیتی (نیرومند و) ستمگرند؛ و ما هرگز وارد آن نمی‌شویم تا آنها از آن خارج شوند؛ اگر آنها از آن خارج شوند، ما وارد خواهیم شد!

﴿وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا﴾ (مریم، ۱۴). یعنی: او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود؛ و جبّار (و متکبر) و عصیانگر نبود!

﴿وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾ (ابراهیم، ۱۵). یعنی: و آنها (از خدا) تقاضای فتح و پیروزی (بر کفار) کردند؛ و (سرانجام) هر گردنکش منحرفی نومید و نابود شد!

واژه‌ی «جبّار» تنها در یک مورد برای خداوند در قرآن به کار رفته است؛ چنانچه می‌فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (الحشر، ۲۳) یعنی: و خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی او است، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیت بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست‌ناپذیر که با اراده‌ی نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند، و شایسته عظمت است؛ خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند. دهلوی در ترجمه‌ی واژه‌ی مذکور در این آیه از تعبیر «خود اختیار» استفاده می‌کند؛ البته تعبیر او دو جنبه دارد؛ از یک سو ترجمه و تعبیری دقیق است؛ بدین معنی که بیان می‌کند خداوند نه از سر ذلت و نه از سر صغارت نیازی به اغیار و مشورت با ایشان ندارد؛ از سوی دیگر تعبیری است که به معنی اصطلاحی جبر است؛ بدین معنی که اراده‌ی بندگان و سائر مخلوقات در امور (حتّی امور مربوط به شئون شخصی‌شان) تأثیری ندارد و خداوند با اختیار خود هر کار خواست می‌کند.

در مجموع از بحث پیرامون جبر و اختیار مشخص شد که دهلوی دیدگاهی

مانند اشاعره داشته و قائل به جبر است.

۴-۳. مبانی فکری دهلوی در مورد شئون نزول آیات مربوطه به

اهل بیت علیهم‌السلام

شأن نزول جریان یا موضوعی است که موجب نزول یک یا چند آیه می‌شود (رادمنش، ۱۳۷۴ ش، ص ۱۱۰)؛ به عبارت دیگر شأن و نزول انگیزه‌ی نزول آیه است (جوان آراسته، ۱۳۸۰ ش، ص ۹۶). برخی از علمای اهل تسنن در مورد شئون نازل‌ه پیرامون اهل بیت علیهم‌السلام با شیعه هم عقیده‌اند (نک: حسکانی، ۱۴۱۱ ق)؛ اما با این حال عده‌ای تمام و یا قریب به اتفاق این شئون را منکرند و یا آن را به گونه‌ای متفاوت از گونه‌ای که شیعه نقل می‌کند می‌دانند (نک: ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ ق). در این میان دهلوی در حاشیه‌ای که بر ترجمه‌ی خود نگاشته است به مواردی مانند اختلاف مذاهب چهارگانه‌ی اهل تسنن، شئون نزول مربوطه به سه خلیفه‌ی اوّل، برخی از قصص انبیاء و امم سالفه و مواردی از این قبیل اشاره می‌کند؛ اما با این حال ذیل آیاتی که طبق اعتقاد اهل تسنن در مورد اهل بیت علیهم‌السلام نازل شده است، هیچ اشاره‌ای به شأن نزول نمی‌کند؛ به عبارت دیگر اشاره نکردن او به شئون آیات نازل‌ه پیرامون اهل بیت علیهم‌السلام، نشانه‌ی انکار آن شئون بوده و خود به نوعی انکار فضائل ایشان علیهم‌السلام خواهد بود.

برای نمونه می‌توان به آیات «لیلة المبيت»؛ «مباهله»؛ «اکمال»؛ «ولایت»؛ «علم الکتاب» و «ذالقربی»؛ و سوره‌ی انسان اشاره کرد که دهلوی هیچ اشاره‌ای به شئون نزول این آیات نمی‌کند و این در حالی است که خود او در مقدمه‌ی ترجمه‌اش اذعان کرده که: از اسباب نزول به حدّ مختصری از تفسیر جلالین

می‌آورم تا به روشن شدن معنی آیه کمک کند (دهلوی، بی‌تا، ص ب)؛ اما با این حال هیچ اشاره‌ای به شئون مربوطه به اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌کند. جالب‌تر آنکه در تفسیر جلالین در مواردی اشاراتی به شئون مربوطه به اهل بیت علیهم‌السلام شده است؛ اما دهلوی اشاره‌ای به آن نمی‌کند (نک: محلی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۶۰). دهلوی تنها در یک مورد و آن هم در مورد آیات ابتدایی سوره‌ی توبه اشاراتی به فرستاده شدن امیرالمؤمنین علیه‌السلام توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سوی مشرکان برای قرائت این سوره کرده است؛ اما با این حال این امر را یک جریان تاریخی و به مثابه توضیح سوره می‌داند و نه فضیلتی برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام!

۴. نتیجه‌گیری

(۱) محدث دهلوی، قائل به تجسیم خدا بوده و خداوند را موجودی مادی محدود به زمان و مکان که دست و پا و صورت دارد می‌داند و بر همین اساس آیات قرآن را ترجمه کرده است.

(۲) وی، پیامبران علیهم‌السلام را افرادی هدایت یافته اما گناه‌کار می‌داند؛ از نظر او عصمت انبیاء علیهم‌السلام شرطی برای مقام نبوت ایشان نیست.

(۳) او در مباحث جبر و اختیار، قائل به جبراست؛ از دید او انسان، اختیاری از خود ندارد.

(۴) دهلوی با اشاره نکردن به شئون و آیات نازله مربوط به اهل بیت علیهم‌السلام، فضائل ایشان را نفی کرده است.

منابع

۱. «قرآن مجید»، مترجم، ناصر مکارم شیرازی، قم: دار القرآن الکریم، دوّم، ۱۳۷۳ ش.
۲. «قرآن مجید» (فتح الرحمن بترجمة القرآن)، دهلوی، ولی الله، به اهتمام عنایت الله (ستاره‌ی خدمت) می‌نجنګ، ایجن، کراچی: لاهور، دهاکه، تاج کمپنی لمد (تاج آر، پریس کراچی)، بی‌تا.
۳. ابن درید، محمد بن حسن، **جمهرة اللغة**، بیروت: دار العلم للملایین، اوّل، بی‌تا.
۴. ابن سیده، علی بن اسماعیل، **المحكم و المحيط الأعظم**، محقق و مصحح: عبد الحمید هنداو، بیروت: دار الکتب العلمیّة، اوّل، بی‌تا.
۵. ابن فارس، احمد، **معجم مقائیس اللغة**، محقق و مصحح: عبد السلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، اوّل، بی‌تا.
۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، **تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن کثیر)**، محقق: محمد حسین شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیّة، اوّل، ۱۴۱۹ ق.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، بیروت: دار صادر، سوّم، بی‌تا.
۸. ابو الفتوح رازی، حسین بن علی، **روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن**، محقق: محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، اوّل، ۱۴۰۸ ق.
۹. ازهری، محمد بن احمد، **تهذيب اللغة**، بیروت: دار إحياء التراث العربی، اوّل، بی‌تا.
۱۰. آمیغی، معصومه، «معناشناسی واژه‌ی «انما» در دو ترجمه‌ی دهلوی و مکارم»، مجله‌ی قرآن و حدیث بینات، بی‌جا، شماره‌ی ۶۷، ۱۳۸۹ ش.

۱۱. پوراسماعیل، احسان، رساله‌ی دکتری «رؤیت خدا از دیدگاه مفسران و محدثان فریقین»، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران: ۱۳۹۰ ش.
۱۲. تهانوی، محمد علی بن علی، موسوعة کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، محقق، علی دحروج، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون، اول، بی تا.
۱۳. جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، قم: هجرت، اول، بی تا.
۱۴. جوان آراسته، حسین، درسنامه‌ی علوم قرآنی، قم: بوستان کتاب، ششم، ۱۳۸۰ ش.
۱۵. حسکانی، عبید الله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، محقق: محمد باقر محمودی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، اول، ۱۴۱۱ ق.
۱۶. حفنی، عبد المنعم، موسوعة القرآن العظیم، قاهره: مکتبه مدبولی، اول، ۲۰۰۴ م.
۱۷. حیدری، محمد، معجم الأفعال المتداولة، قم: المركز العالمی للدراسات الإسلامیة، اول، ۱۳۸۱ ش.
۱۸. خزمشاهی، بهاء الدین، ترجمه‌ی شاه ولی الله دهلوی، ترجمان وحی، بی جا، شماره‌ی ۹، ۱۳۸۰ ش.
۱۹. رادمنش، محمد، آشنایی با علوم قرآنی، تهران: علوم نوین جامی، چهارم، ۱۳۷۴ ش.
۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار القلم، اول، بی تا.
۲۱. زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغة، بیروت: دار صادر، اول، بی تا.
۲۲. سعیدی مهر، محمد، آموزش کلام اسلامی (خداشناسی)، قم: کتاب طه،

هجدهم، ۱۳۹۳ ش.

۲۳. سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد، بحر العلوم (تفسیر السمرقندی)، محقق: ابو سعید عمر بن غلامحسن عمروی، بیروت: دار الفکر، اول، بی تا.

۲۴. طباطبائی، محمد حسین، ترجمه‌ی تفسیر المیزان، مترجم: محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیّه‌ی قم: پنجم، ۱۳۷۴ ش.

۲۵. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر طبری)، بیروت: دار المعرفة، اول، ۱۴۱۲ ق.

۲۶. طیب، عبد الحسین، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام، دوم، ۱۳۷۸ ش.

۲۷. عالم قاسمی، محمد مسعود، زندگی‌نامه‌ی امام شاه ولی الله محدث دهلوی، مترجم: عبد الله خاموشی هروی، مشهد: فردوسی، اول، ۱۳۸۱ ش.

۲۸. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، سوم، ۱۴۲۰ ق.

۲۹. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للزّافعی، قم: مؤسسه‌ی دار الهجرة، دوم، بی تا.

۳۰. کزازی، جلال الدّین، ترجمانی و ترزبانی (کندو کاوی در هنر ترجمه)، تهران: جامی، اول، ۱۳۷۴ ش.

۳۱. محلی، جلال الدّین و جلال الدّین سیوطی، تفسیر الجلالین، بیروت: مؤسسه‌ی التّور للمطبوعات، اول، ۱۴۱۶ ق.

۳۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت: دار الکتب العلمیّه، سوم، بی تا.

۳۳. مطهری، مرتضی، کلیّات علوم اسلامی، قم: صدرا، سی و ششم، ۱۳۹۰ ش.

۳۴. معرفت، محمّد هادی، آموزش علوم قرآن (ترجمه‌ی التمهید فی علوم القرآن)، مترجم: ابو محمّد وکیل، بی‌جا، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۳۵. معرفت، محمّد هادی، تاریخ قرآن، تهران: سمت، پنجم، ۱۳۸۲ ش.
۳۶. معروف، یحیی، فنّ ترجمه، اصول نظری و عملی ترجمه از عربی به فارسی و فارسی به عربی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، دوازدهم، تابستان ۱۳۹۴ ش.
۳۷. نراقی، احمد بن محمّد مهدی، معراج السّعادة، قم: انتشارات آئین دانش، دوّم، ۱۳۹۶ ش.

